

معناشناسی ارتباط بین عرفان اسلامی و هنر از دیدگاه زیبایی‌شناسی

مهدی امیری*

عضو هیات علمی دانشگاه ملی زابل، کارشناسی ارشد کارگردانی تئاتر، art.amiri@uoz.ac.ir

چکیده

هنر بازگشت به خویشتن به معنای بازگشت به شخصیت خویش و به معنای دمیدن آن روح سازنده و فعال پیشرو است، که در گذشته فرهنگ، جامعه، مدنیت را ساخت؛ نه به معنای بازگشت به مسائل مرده و منقضی شده بر حسب زمان و ضرورت. انسان امروز با همه چیز بیگانه است و جهان همیشه با او بیگانه تر، این مساله غربت است و این غربت باعث می شود که هنر به وجود آید علم کوشش انسان است برای آگاه شدن از آنچه هست. تکنیک و صنعت عبارتند از ابزار کوشش فکری انسان برای برخورد شدن هر چه بیشتر از آنچه هست، اما هنر عبارتند از: کوشش انسان برای برخوردار شدن از آنچه که باید باشد، اما نیست. هنر آن امانتی است که خداوند به انسان داد. به زمین و آسمان و کوه ها و دریاها عرضه کرد، هیچ کدام بر نداشتند و تنها انسان پذیرفت چون انسان است که دردمند است و احساس دارد و می تواند هنرمند گردد. در این مقاله سعی شده روش اسنادی اهمیت هنر معنوی و تجلی عرفان در تئاتر هنر اسلامی ایران مورد بررسی قرار گیرد و زیبایی های فراموش شده یاد آوری گردد و در نهایت نقش اساسی عرفان در تئاتر در جهت بخشیدن و هدایت هنر و هنرمندان به سوی مقصد الهی بیان شود.

واژگان کلیدی: هنر عرفانی، رمزگرایی، فرهنگ، عالم خیال

۱- مقدمه

توحید عرفان به معنی وحدت وجود موجود است، که براساس آن تنها یک حقیقت وجود واقعی دارد و پدیده های دگر همه مظاهر و تعینات آن حقیقت اند و با این حساب باید همه چیز خدا، و خدا همه چیز بوده باشد. عارف کسی است که حق را در همه چیز می بیند بلکه آن را عین همه چیز می داند و نیز عارف معتقد است جهان و هر چه در اوست الوهی است. درمکتب عرفان عشق و جذبه نیروی حاکم بر همه عناصر واجزاء جهان است و همین جاذبه عشق ساری غیر مرئی است که عالم هستی را زنده و برنا نگه داشته و سلسله موجودات را به هم پیوسته است به طوریکه اگر در این پیوستگی و به هم بستگی سستی و خللی روی دهد رشته هستی گسیخته خواهد شد و قوام ودوام از نظام عالم وجود رخت بر خواهد بست.

دور گردن ها ز موج عشق دان
کی جمادی محو گشتی، در نبات
گر نبودی عشق بفسردی جهان
کی فدای روح گشتی، نامیات

برای بیان این عشق تنها می توان این عبارت را بیان کرد:

گفتم دل و جان برسرکارت کردم
گفتا، تو که باشی که کنی یا نکنی
هر چیز که داشتم نثارت کردم
این من بودم که بیقرارت کردم